

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۱) اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (۲) الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (۳)»

عرض کردیم که یک فرهنگ‌ی حاکم است در قرآن به نام فرهنگ نور و ظلمت که خیلی هم در قرآن مانور پیدا کرده. در آیه ۱۲۲ سوره انعام خدا می‌گوید: «وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ»؛ برای عده‌ای ما یک کاری می‌کنیم که در نور راه بروند. می‌بینند و راه می‌روند، نه این‌که در ظلمت به در و دیوار دست بکشند و راه بروند. گفتیم که خیلی وقت‌ها ما نمی‌فهمیم این را که می‌گویند: «المؤمن ينظر بنور الله» که در تفسیر آیه‌ی «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ» (حجر: ۷۵)، آمده که این‌ها سمه‌شناس و چهره‌شناس هستند. نه این‌که چشم برزخی دارند. بحث سمه‌شناسی و وسمه‌شناسی است و این‌که این‌ها زود فریب نمی‌خورند و البته ممکن است اطلاعات خاصی هم نداشته باشند. یکهو توی دلشان خالی می‌شود! یکهو توی دلشان پر می‌شود! این‌ها خاصیت این نور و نورانی بودن خود این آدم است و به واسطه‌ی مسیری است که این آدم دارد می‌رود. همین آدمی که در این دنیا دارد توی نور راه می‌رود. این را ادامه می‌دهد و در آن دنیا هم با نور راه می‌رود. کسی هم که در این دنیا با نور راه نمی‌رود قضیه‌ی معاد چیز خاصی نیست الا این‌که این روحان با جسمتان تا قیامت ادامه می‌دهد. اتفاق خاصی نمی‌افتد. اتفاق خاصش این است شما این بدن را رها می‌کنید. اگر کسی این‌جا کفرآلود باشد، آنجا هم کفرآلود است. در بیانات قرآن فراوان است راجع به این‌که افراد آن‌جا حرف‌های کفرآلود می‌زنند! «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ» (اسراء: ۷۲)؛ کسی که این‌جا کور است، آنجا هم کور است؛ کسی که این‌جا نمی‌بیند، آن‌جا هم نمی‌بیند. اتفاق جدیدی برای او نمی‌افتد؛ لذا این آدمی که در این طرف با نور دارد حرکت می‌کند، آن طرف هم با نور حرکت می‌کند. «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (حدید: ۱۲)؛ آن روزی را یاد کن که فرد مؤمن یا مؤمنه

(گاهی قرائت‌های یهودی دارد باب می‌شود؛ یعنی زنی دارد شیطنت می‌کند. در فیلم «او یک فرشته بود» و در سریال «آخرین گناه». این قرائت‌های یهودی منشأیت شر را یک زن می‌دانند، بعد نیست که راه پیدا کند که ظاهراً این در بسیاری سریال‌ها راه پیدا کرده).

«يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ آن روزی که تو مؤمنین و مؤمنات را می‌بینی که نورشان دارد جلو جلو و طرف راستشان می‌دود (یعنی این واقعا نور خودشان است، خودشان نورانی هستند) این که چرا در مورد پشت و طرف چپشان نگفته، به این دلیل است که ما در قیامت کبری اصلاً طرف چپ و راست وجود ندارد، ولی این که داریم مؤمنین دست راستشان دست راست است و دست چپشان دست راستشان است. در مورد امام موسی بن جعفر داریم و در مورد خود خدا هم داریم که «کلتا یدیه یمین»؛ دوتا دستش دست راست بود؛ یعنی کسی که حق گراست، در این دنیا رو به حق می‌کند و آن دنیا هم به تمامه مظهر حق جلوه می‌کند. او فقط «رو» دارد؛ لذا پشتش رو است و رویش هم رو است. این اصحاب الیمین است. همه کارش با یمین و برکت است. دست چپش هم راست است. او آدم اصحاب الیمینی است که همه کارش با یمین و برکت است. دست چپش هم با یمین و برکت در این دنیا کار می‌کند و در آن دنیا هم دست چپش دست راست است و الا با این بدن این مدلی اصلاً دست چپ و راست وجود ندارد! اصلاً دست چپ و راستی وجود ندارد.

این که نورشان جلو جلو و در سمت راستشان می‌دود، ولی آدمی که در این دنیا هم حق‌گرایی ندارد، و رو به حق نکرده در آن دنیا هم جلوی پشت است و دست راستش هم دست چپ است.

این اعتقادات با هم می‌ماند تا لحظه‌ی مرگ تا این که یک تکامل‌های برزخی هم داشته باشد. «بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ بشارت باد بر شما این بهشت‌هایی که انهار از زیر آن جاری است و شما در حالت خلود هستید و این است که فوز عظیم است.

در سوره مبارکه نور، از آیه ۳۹ دارد: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَقَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ»؛ اعمال کفار شبیه سرابی است در صحرای سوزان که آدم تشنه فکر می‌کند آب است (کافر فکر می‌کند اعمالی که انجام داده، چیزی است!)،

ولی وقتی می‌آید آن را بگیرد، می‌بیند هیچ چیز نبود. «وَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَهُ حِسَابَهُ»؛ خدا را می‌یابد نزد عملش که دارد حسابش را تسویه می‌کند. بعد دارد: «وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ»؛ این آدم یا مثل ظلمات متراکمی است (ظلماتی که برای آدم می‌تواند اتفاق بیفتد) این‌جا عبارت‌های کوبنده‌ای دارد: «أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ»؛ ظلماتی که در یک دریای لُجی و عمیق که «يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ»؛ یک موج بلندی آمده (صحنه خیلی خطرناک است) و از بالای آن یک موج «مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ»؛ به ابر باران‌زای تیره سحاب گفته می‌شود «ظُلُمَاتٍ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ»؛ این ظلمات متراکمی که روی هم انباشته شده. حالا می‌خواهد بگوید که این ظلمات چه جوری است. «إِذَا أُخْرَجَ يَدُهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا»؛ اگر دستش را هم دراز بکند، دستش را نمی‌بیند. شاید ضمن این تراکم ظلمت را می‌گوید، می‌خواهد نشان بدهد که تو اگر در نوری که باید با آن نور و آن عقل منور حرکت بکنی، حرکت نکنی، حتی دیگر خودت هم نیستی! یعنی آن آدمی که بدون نور می‌خواهد حرکت بکند، نه تنها اطراف خودش را نمی‌بیند، بلکه «إِذَا أُخْرَجَ يَدُهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا»؛ خودش را هم نمی‌تواند ببیند! یعنی حتی به خودشناسی خودش هم موفق نمی‌شود. نه تنها بیرون خودش را نمی‌شناسد، خودش را هم نمی‌تواند بشناسد.

«وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ»؛ اگر خدا نور برای کسی نگذارد، [نوری نخواهد داشت]. نور را هم از همین ارتباط «اللَّهُ نور السموات» و ارتباط واقعی با قرآن می‌شود تهیه کرد؛ در این ارتباط بدون کانالیزه شده با قرآن. ارتباط کانالیزه با دین؛ چه با قرآن، چه با روایات، جز تأیید خودتان چیزی را به همراه ندارد. اگر بخواهیم با قرآن این جوری برخورد بکنیم، قرآن فقط ما را تأیید می‌کند.

دوستان می‌گفتند: شما که در تابستان برای ما کلاس نگذاشتید، چه کار می‌کردید؟ گفتم: قرآن می‌خواندم با بدن لخت! ما خیلی وقت‌ها قرآن می‌خوانیم برای این‌که این طرف و آن طرفش را پیدا کنیم. این آیه را پیدا کنیم برای آن‌جا، ولی یک موقع واقعا این جوری قرآن بخوانید (این حرفی دردمندانه از نحوه قرآن خواندن ماست) این جوری نشود که قرآن می‌گوید: «الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ» (حجر: ۹۱)؛ یک عده هستند که قرآن را عضو عضو و بخش بخش کرده‌اند! عضین؛ یعنی پاره پاره. قرآن پاره پاره؛ یعنی پاره‌ای از آن را قبول می‌کنید و پاره‌ای را قبول نمی‌کنید. در سوره انعام آیه ۹۱ دارد: «مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ

مُوسَى نُورًا وَهَدَى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَأَطِيسَ» تورات نور بود، ولی این‌ها آن را قرطاس قرطاس، کاغذ کاغذ کردند «تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا»؛ یکسری از آن را آوردند وسط صحنه و کثیری از آن را رها کردند. خیلی وقت‌ها ما اول موقعیت خودمان را تعیین می‌کنیم که چه باشد، این‌که ما که هستیم و که باید باشیم، بعد می‌رویم سراغ قرآن! بعد خدا می‌خواهد ما را تکان بدهد، و ما را از جایمان در بیاورد و یک جای دیگر ببرد، می‌بینیم نمی‌رویم! و می‌گوییم: من این هستم، تو حرفت برای من که این هستم چیست؟! این غیر از این است که با بدن لخت قرآن بخوانید؛ همین جور که قرآن می‌خوانید، می‌بینید شما را بلند می‌کند و شما را می‌برد تا اعماق بحث‌های معرفت‌النفسی خودتان! یک بار بلندتان می‌کند و می‌برد تا وسط جنگ و امور سیاسی؛ یعنی شما آن‌جا احساس نمی‌کنی که چیزی هستی که تنها در این عالم می‌خواهی زندگی بکنی! یک‌هوا وسط سوره‌ی انفال و توبه به خودت می‌آیی و می‌بینی یک رهبری هست، یک گروه منافقینی هست، یک گروه کفاری هست، روابط تو با این‌ها هست و دارد این‌ها را توضیح می‌دهد. تو یک موقعیت برای خودت تعیین نکن و بعد بگو: «قرآن! چه می‌گویی؟» این جز تأیید شما چیزی ندارد، یا اگر قرآن بخواید در این حالت برای شما حرف داشته باشد، حرف چندانی ندارد! می‌گوییم: من یک آدم درسخوان هستم. من خودم هستم. در مقابل، حرف قرآن چیست؟ این است که کل سوره انفال و توبه را بردار و کنار بگذار! لذا اگر کسی خودش را دست این موج بدهد، او را می‌برد در ریزترین آیات فقهی و نباید بگویی که من تا آن‌جا نمی‌روم! اگر قرآن تو را بلند کرد و برد وسط جامعه، با او برو! و اگر بلندت کرد و برد تا اعماق بحث‌های معرفت‌النفسی برو! اگر بردت در بحث توحید، برو! اگر تو را در بحث معاد برد برو! قرآن تو را در باغی می‌برد که این‌ها روی هم یک نور است؛ یعنی این‌ها روی هم یک پک (بسته) است و یک حرف واحد دارد که اگر تجعلونه قرطاس بشود و شما آن را کاغذ کاغذ نکنید. «الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ»؛ اگر قرآن را عضو عضو بکنید، گاهی می‌بینید که دیگر نورانی هم نیست! معرفت احادیث روی هم رفته انسان‌ساز است و گرنه شما هر اخلاقی داشته باش! یا هر کاری و هر خلاقی بخواهی در دم بکنی، بیا تا من حدیث آن را به شما بدهم! هیچ خلاقی نیست مگر آن‌که برایش روایت داریم! شما چه جوری می‌خواهی زندگی بکنی؟ هر جوری بخواهی

زندگی کنی ما برایش حدیث داریم. این می‌شود تأیید گرفتن از قرآن و روایت برای خودمان! آدر صورتی که باید] خودمان را دست قرآن و روایت بدهیم.

این آن فرهنگ نورانیت قرآن است و آن عقل منور که با عقل‌های فلسفی متفاوت است. در حدیث جنود عقل و جهل بروید ببینید که چندیان و سپاه عقل سپاه‌یانی هستند که هیچ ربطی به عقل فلسفی و منطقی و ریاضی ندارند.

این که چرا در بحث نور و ظلمت، در قرآن ظلمات آمده و نور، نه ظلمت و انوار؟! نکته‌اش این است که نور همان یک دانه است که «الله نور السموات و الارض». راه همین یکی است و این مسیر است که نورانی است. حالا جلوی این نور می‌توانید موانع مختلف بگذارید، سایه‌های مختلف ایجاد کنید و این‌ها می‌شود ظلمات، بستگی دارد که چه مانعی جلوی نور بگذارید. یک ظلمت تکبر است. یک ظلمت جهل است. ظلمت‌ها مختلف است. تعبیر ظلمات و نور همیشه منفی نیست. در اول سوره مبارکه انعام داریم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ»؛ حمد خدایی را که ظلمات و نور را آفرید که این به معنای شب و روز است. این همان آیات الهی و جعل الهی است و آن معنای ظلمات و نور را ندارد. اگر شب آیت بودنش از روز بیشتر نباشد، کمتر نیست. «وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ فَمَحْوُنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً» (اسراء: ۱۲)؛ این که ما شب و روز را به عنوان دوتا آیت قراردادیم که شاید آیت شب بالاتر از آیت روز باشد که «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا» (مزمل: ۶)؛ آن راه‌های استوار و آن قول‌های محکم از شب درست می‌شود. این است که به پیغمبر گفته‌اند: ای پیغمبر «إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا» (همان: ۷)؛ کار تو در روز زیاد است، شناگری و شناوری‌ات زیاد است. سباحه یعنی شناگری. هی داری از این طرف به آن طرف شنا می‌کنی. از این طرف «لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» (نساء: ۱۰۵)؛ داری قضاوت می‌کنی و تعلیم کتاب و سنت می‌دهی. با مردم بحث می‌کنی و شناوری‌ات زیاد است؛ لذا «قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا» (مزمل: ۲)؛ تو زمین‌های شب را لازم داری تا حرف درست بزنی و گام محکم برداری. و در این بحث شب، بحث ظلمات و نور مطرح نیست.

«... لِيُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ»، حالا آن نور همان صراط عزیز حمید است. این‌ها کتراست‌های قرآنی است. آن راه هم یک راه صلب و سفت است. عزیز یعنی نفوذ ناپذیر که از اسماء جلالی است، ولی سختی آن با خشونت همراه نیست؛ چون خیلی از آدم‌های صلب و سخت، سختی‌شان با خشونت همراه است، اما این صراط از یک طرف عزیز است و از یک طرف حمید و محمود و ستایش شده است و حمید از اسماء جمالی خداوند است. این راه نوری که قرار است رفته شود، عزیز و حمید است.

(۲): «اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ»؛ عزیز حمید بدل الله است؛ (لذا الله با کسره آمده و الا باید با ضمه می‌آمد) یعنی آن خدایی که برای اوست آسمان‌ها و زمین و منظور از آسمان و زمین عالم است، نه فقط این کرات منظومه شمسی، بلکه کل عالم و حتی عوالم غیبی و جنیان. «وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ»؛ و وای بر کافرین از آن عذاب شدید. تا بحث کافر شد خودتان را کنار نکشید و نگویید: ما که کافر نیستیم! که اگر این جور باشد یک عالمه از آیات قرآن معطل می‌ماند! که «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» (یوسف: ۱۰۶)؛ اکثر مؤمنین مشرک هستند! کافر کسی است که حق‌پوش است؛ حق را می‌بیند و می‌پوشاند.

این «عَذَابٍ شَدِيدٍ» هر جوری که در دنیا باشد، بالاخره تمامی دارد، حتی اگر بدنتان آتش بگیرد بالاخره می‌میرید و این روحتان از بدنتان در می‌آید و تمام می‌شود، ولی اگر یک آتشی باشد که بدن را نسوزاند، آن «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ \* الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ» (همزه: ۷-۶) است؛ آن آتشی است که خود آدم را می‌سوزاند و در جایی که «لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى» (اعلی: ۱۳)؛ دیگر مرگی هم نیست. این آتشی که محل طلوعش دل است و در درون حقیقت انسان است. این آتش حقیقت انسان را می‌سوزاند؛ لذا این می‌شود عذاب شدید، هر چه هم که باشد، ضمن این‌که به قول قرآن «عذاب الهون» هم هست. یک موقع بحث شدت عذاب است و یک موقع بحث اهانت در آن عذاب است که «عَذَابُ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ» (احقاف: ۲۰) این عذاب رسواکننده و خوارکننده این است که «يَوْمَ يُدْعَوْنَ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً» (طور: ۱۳)؛ روزی که کشان کشان می‌برند و چه کسی را؟ ترکیب آیات را می‌بینید کسانی را که «وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِّيًّا

وَبُكْمًا وَصَمًّا» (اسراء: ۹۷)؛ کسی را که به رو افتاده، کشان کشان می‌برند! این عذاب، عذاب رسواکننده و خوار کننده است. عذابش که با کرامت همراه نیست. در انتهای سوره زمر دو تا عبارت «وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا» (۷۱)؛ این کفار سوق داده می‌شوند به جهنم گروه گروه. «وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَىٰ الْجَنَّةِ زُمَرًا» (۷۳)؛ و سوق داده می‌شوند آن کسانی که تقوای پروردگارشان را دارند به سوی بهشت. هر دو سوق است، اما این سوق دادن مثل هی کردن حیوان است و «علی و جوههم» است. آن سوق دادن این جوری است که «حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ» (همان)؛ یک عده دست به سینه آن جا ایستاده‌اند و می‌گویند: بفرمایید!

کسی که این جا «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (اعراف: ۱۷۹) است و از حیوان پست‌تر است، در آن جا هم همین است. کاش این وعیدها برای خود ما جدی می‌شد. آن جا عذابش خوارکننده است. و مؤمن در این جا با سرافرازی زندگی می‌کند و در آن دنیا با سرافرازی بدرقه می‌شود. «طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ»؛ بفرمایید! خوش آمدید! ولی کافر را «يَوْمَ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً» می‌گیرند و کشان کشان می‌برند و پرت می‌کنند. این کافرین که بر آنان ویل است چه کسانی هستند؟ در آیه بعد دارد: «الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَىٰ الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ» یک تعبیر از کافر را این جا می‌شود پیدا کرد. یکسری بحث داشتیم به نام «سرسره‌های قرآنی»؛ یعنی بحث از یک جایی شروع می‌شود و به یک جایی ختم می‌شود. یکی از آیات مهم این بحث همین است «الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَىٰ الْآخِرَةِ»؛ کسانی که اولاً به شدت دوست دارند و ترجیح می‌دهند دنیا را بر آخرت و دوم این که «وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ» سد راه خدا می‌کنند و سوم این که «وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا»؛ آن راه خدا را کج می‌کنند.

جا دارد که این آیه را به عنوان یک آیه‌ی خیلی خیلی مهم توضیح دهیم: این سرانشیبی‌هایی که آدم طی می‌کند، یکی از فرهنگ‌های جدی قرآن است. آدم از اول خیلی خلافتکاری نمی‌کند. خیلی خراب نمی‌شود. اگر قرار است خراب شود، به تدریج خراب می‌شود و اگر هم قرار است درست شود، به تدریج درست می‌شود.

اگر کسی یک برنامه‌ریزی‌ای برای خودش کرد و یکپهوی خیلی درست شد، باید به او شک کرد؛ چون این دوام ندارد. اگر کسی یکپهوی سعی کرد برنامه‌اش را منظم بکند، این فایده ندارد! این برنامه نهایتاً سه و چهار هفته می‌تواند دوام بیاورد. آیه سوره لیل یکی از آیات بسیار مهم است که «فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَى \* وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى \* فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى»؛ ما راحتی را برایش راحت می‌کنیم و از آن طرف «وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى \* وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى \* فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى»؛ ما سختی را برایش راحت می‌کنیم. این که سختی را راحت می‌کنیم تصور دارد، ولی راحتی را راحت می‌کنیم یعنی چه؟! این همان بحث تدریج و سرسره‌ها و سرایشی‌هایی است که گام به گام برای یک نفر طی می‌شود.

«فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَى \* وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى» کسی که اعطا کند و وعده‌های حسن را تصدیق کند، «فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى»: می‌خواهد بگوید کار خوب مطابق فطرت است و ماهیتش یسر، سادگی و فطرت‌پذیری است، منتهای مراتب چون این‌ها باطن بهستی دارد، از آن‌جا که «حُقَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارَةِ»، بهشت با یکسری مکاره پوشانده شده، یک خرده سخت به نظر می‌آید؛ مثلاً عفت‌ورزی و عفت نگاه داشتن یک کاری است متناسب با فطرت، ولی یکسری مکاره دور این است؛ لذا وقتی به جوان می‌گویی عفت بورز! او در اطرافش به مکروه‌ها دارد برخورد می‌کند، ولی اگر فی الواقع به آن عفت برسد، آن، یسر است لذا می‌گوید: «فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى»؛ ما این راحتی را به او می‌دهیم؛ یعنی اگر می‌خواهد عفت بورزد، اگر یک شرایطی را طی کند و چشمش را حفظ بکند، یواش یواش خودش را خیلی راحت حفظ می‌کند و راحت عفت می‌ورزد.

از آن طرف هم «وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى \* وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى \* فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى»؛ یعنی کار بد هم باطنش برای فطرت قبولش سخت است؛ مثلاً تریاکی‌ها خودشان می‌گویند که دفعه اول که پای منقل رفتیم، اصلاً دستمان می‌لرزید؛ یعنی این کار وحشتناک است و کسی که دارد خلاف می‌کند، آن خلاف واقعا برای آدم عسر است؛ یعنی باطن خلاف سخت است، ولی از آن‌جا که «حُقَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ»؛ یکسری شهوات و لذائذ دورش هست، می‌گوید: اگر این کارها را بکنی: بخل بورزی و تقوا را رعایت نکنی و استغنا داشته باشی و قیامت را تکذیب بکنی «فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى»؛ ما همین کار سخت را برایت راحت می‌کنیم. یک کاری می‌کنیم که این کار سخت برایت راحت بشود؛ لذا می‌بینی طرف خلاف می‌کند راحت! دروغ

می‌گوید راحت! مال مردم را می‌خورد راحت! در صورتی که اولین باری که می‌خواست مال ربوی بخورد، دست و پایش داشت می‌لرزید، ولی «فَسَنْيَسْرُهُ لِّلْعُسْرَى»؛ باطن این کار عسر و سختی است ولی ما برای او این کار را راحت می‌کنیم.

گاهی تمثیلاتی در روایات هست که به نبی خدا می‌گویند: برو آن کوه را بخور! انبیاء که مثل ما بهانه نمی‌گرفتند! که یعنی چه؟! - البته با ما از این امتحان‌ها هم نمی‌کنند - آن نبی گفت: بالاخره می‌رویم و اگر توانستیم می‌خوریم. روایت می‌گوید: این نبی هرچقدر به سمت این کوه می‌رفت آن کوه کوچکتر می‌شد و آخرش رسید به یک تکه سنگ و آن را گذاشت دهنش و دید لقمه‌ی شیرینی است! به نبی وحی شد که این کوه، کوه طاعت من بود که از دور سنگین به نظر می‌آید، ولی وقتی نزدیک‌تر می‌شوی، می‌بینی خیلی سبک شد. و وقتی نزدیک‌تر می‌شوی و آن را برمی‌داری، می‌بینی یک لقمه‌ی شیرین است.

اگر با آقایان علما بچرخید می‌بینید برای دروغ نگفتن و غیبت نکردن فکر نمی‌کنند که دارند یک کار سختی می‌کنند، بلکه فکر می‌کنند که اصلا کار سختی نمی‌کنند! برای او اصلا کار سختی محسوب نمی‌شود. خیلی راحت این کار را نمی‌کند. از کنارش به راحتی عبور می‌کند و عصمت یعنی همین! عصمتی که در مورد ائمه داریم و حدود پایین‌تر آن را درباره علمای بزرگ و هرکه به آن مقام می‌تواند بار پیدا کند، داریم، همین است. آیا تا حال کسی هوس کرده سطل آشغال خانه‌اش را بخورد؟! حتی به ذهنش هم نمی‌رسد که مثلا بگوید: نه! خوب نیست! همین طور برای علما هم این هوس‌ها نیست.

حالا این آیه «الَّذِينَ يَسْتَجِبُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي

ضَلَالٍ بَعِيدٍ» می‌خواهد این را بگوید

معنی متداول باب استفعال در عربی طلب است، یک معنای متداول دیگر هم دارد و آن «به‌شدت و اکیدا» است و طلبی هم در آن نیست (ثلاثی مزید اصلا معنی را تغلیظ می‌کند)؛ مثل استکبار که به معنی طلب کبر نیست، بلکه به معنی اکیدا کبر ورزیدن است، یا استغنا به معنی طلب غنا نیست، بلکه یعنی اکیدا حالت غنا داشتن. این جا هم قرآن دارد می‌گوید: «الَّذِينَ يَسْتَجِبُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ»؛ آن کسانی که به‌شدت حیات دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند. چون به قول روایت «الناس ابناء الدنيا و لا يلام الرجل على

حَبِّ أُمِّهِ؛ مردم فرزند دنیا هستند و این که کسی مادرش را دوست داشته باشد ملامت نمی‌شود. انگار دنیا مامان مردم است. به هر جهت دوست داشتن دنیا مشکلی نیست. این که به شما ماشین و خانه و موبایلی بدهند و شما خوشحال شوی، مشکلی نیست و حتی در روایات هست که کسانی از ائمه پرسیدند که این قدر خوشحالی اشکال دارد و ائمه گفتند: نه! در باب ریا در اصول کافی هست که اینقدر دیگر با خودتان مبارزه نکنید! تا این حد را شرع هم نخواست، حتی پرسیده‌اند اگر ما در خلوت خودمان یک عبادتی می‌کنیم که واقعا ریایی نیست، بعد یک نفر رد می‌شود و می‌بیند و ما ته دلمان غنچ می‌رود، این اشکال دارد؟ گفته‌اند: نه! البته ممکن در مراحل اشکال داشته باشد، ولی ما فکر می‌کنیم ما هم همان سائل آن احوالات هستیم. نهایت این خوشی چیست؟ این است که آدم استغفار می‌کند که «کم من ثناء جميل لست اهلا له نشرته». بعضی فکر می‌کنند که باید حال خیلی‌ها را بگیرند، ولی این حالات اشکال ندارد و حتی این حد از دوست داشتن یکسری خطاهایی را ایجاد می‌کند. خطا کردن در بیان نورانی امام سجاد در ابوحمزه یک فرازی دارد که «الهی لم أعصک حین عصیتک وأنا بربوبیتک جاحظ و لا بامرک مستخف و لا لوعیدک متهاون بل خطیئةٌ قد عرضت و سولت لی نفسی و غلبنی هوای و أعاننی علیها شقوتی»؛ خدایا من وقتی گناه می‌کنم، منکر که نیستم و نخواستم امرت را خوار کنم و نخواستم بگویم اگر مرا به جهنم می‌اندازی به جهنم! من که با تو این جوری برخورد نکردم! ما که این جوری گناه نمی‌کنیم. «بل خطیئةٌ عرضت»؛ بلکه این خطیئه‌ای بود که عارض شد «وسولت لی نفسی»؛ نفس آن را برایم تسویل کرد «و غلبنی هوای»؛ هوای من بر من غالب شد. من اگر گناه می‌کنم این جوری گناه می‌کنم. خوب است آدم این چیزها را به خدا بگوید، ولی اگر یواش یواش مرحله‌ی «یحبون» بشود «یستحبون»، این می‌شود اول سرسره و اول سرآشویی؛ یعنی به شدت ترجیح می‌دهد؛ یعنی در دلش دارد فوران می‌کند. مثلا یک نفر دارد صحبت می‌کند از یک ماشینی و یک خانه‌ای، ولی یک جوری صحبت می‌کند، می‌بینی انگار تمام وجود او را پر کرده. قرآن راجع به گوساله سامری می‌گوید: «وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ»؛ حب این گوساله انگار تمام رگ و پی این‌ها را پر کرده؛ اشراب شده‌اند از حب گوساله. این که کسی به شدت این برایش بزرگ بشود که این یک چیزی است که باید به آن رسید و این خطر است. ما با یکی از این «بیزینس من» های بزرگ داشتیم صحبت می‌کردیم

گفتم: این‌ها آدم را کدر می‌کند، بازار کدورت می‌آورد، آدم احتیاج دارد جای نفس کش برای خودش باقی بگذارد. گفت: می‌دانم.

این‌که همه‌اش آدم دنبال پول درآوردن باشد، یا دنبال شاگرد و مرید جمع کردن باشد و یک کاری نکنیم مریدها از دستمان در بروند و او دنیای هر کسی یک جور است! درباره این دنیا که هی دارند می‌گویند «متاع قلیل»

برای ما در زندگی‌مان تجربه‌ای اتفاق افتاد که جالب بود و آن این‌که شش ماه خودمان را از بستنی و شکلات و شیرینی - نه برای رژیم - تحریم کرده بودیم. وقتی به «دولین» رسید، همان شب رفتم شیرینی و شکلات و بستنی خریدم و جلویم گذاشتم، منتظر بودم عقربه روی ۱۲ برود و از یک هفته قبل داشتم فکر می‌کردم که چه عشقی خواهم کرد! ولی وقتی همه این‌ها را خوردم دیدم انگار چیزی تغییر نکرد! یک لحظه این روایت امیرالمؤمنین همان‌جا به ذهنم آمد «كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا سَمَاعُهُ أَعْظَمُ مِنْ عِيَانِهِ وَ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْآخِرَةِ عِيَانُهُ أَعْظَمُ مِنْ سَمَاعِهِ»؛ هر چیزی از مقوله‌ی دنیا شنیدنش خیلی گنده‌تر از دیدن آن است. این‌که می‌گویند: شنیدن کی بود مانند دیدن! مال آخرت است. این مال دنیا نیست. اتفاقاً کسی که به دنیا برسد، می‌فهمد که هیچی نبود! یعنی من احساس کردم که یک هفته چقدر داشتم در ذلت زندگی می‌کردم! فکر می‌کردم خیلی بزرگ است که الان من این‌ها را بخورم، چه وجدی به من دست خواهد داد! حال آن‌که هیچ وجدی به من دست نداد. شما فکر می‌کنید که اگر به یک خانه‌ی ۲ هزار متری برسید، خیلی کیف می‌کنید؟! اصلاً این جوری نیست! فقط یک هفته لذتش شما را سرپا نگه می‌دارد.

یک خانمی بود که اصرار می‌کرد که اگر این خانه گیرم بیاید نذر می‌کنم، دیگر عبادت خدا را می‌کنم، دیگر هیچ خانه‌ای عوض نمی‌کنم و او (واضح است که این اتفاق‌ها نمی‌افتد) و رفت در آن خانه، ولی دو هفته بعد من مجدداً آن خانم را دیدم و دیدم که تمام آن «چه می‌کنم‌ها» تمام شد.

این کسانی که «الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ»؛ به شدت حیات دنیا را ترجیح می‌دهند، این می‌شود گام اول! گام دوم می‌شود: «وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» اول به شدت حیات دنیا را ترجیح می‌دهد. اگر از الان اسب‌ها را زین کردید که به نقاط روشن در این دنیا برسید؛ مثلاً کار اقتصادی کنیم که آن پست را

بگیریم و بعد بترسیم از تسویل شیطان که بگویید: من می‌خواهم وزیر بشوم و وقتی می‌پرسند چرا؟ بگویید: من یک خدمتی می‌کنم! اگر در این انتخابات‌ها نگاه نکنید، می‌بینید که به بعضی از پلاکاردها خدمت نمی‌خورد! یعنی آیا تو اینقدر عاشق خدمتی؟! به لحاظ طبیعی آدم باورش نمی‌شود که این عشق به خدمت به مردم و دین و اسلام است که در پروفایل خودش آورده: توصیه به پدرخانم برای احداث فلان مدرسه! بترسیم از تسویل شیطان؛ مثلاً عصبانی شدی، شیطان همان‌جا برایت برگی می‌زند که «تکبروا مع المتکبرین! بزن داغانش کن! لله حالش را بگیر! من اگر این‌جا نگویم، اسلام در خطر می‌افتد!» در حالی که خیلی وقت‌ها به خاطر آبروی خودمان است.

داستانی از امام موسی صدر نقل می‌کنند که آقای محمدجواد مغنیه در کلاسی آمده بود، یک پیاده‌روی کرد روی امام موسی صدر! که «هرچه مشکل در لبنان است، مال این امام موسی صدر است!» امام موسی صدر هم حاضر بود. نوبت امام موسی صدر شد (خداوکیلی ما بودیم چه می‌کردیم؟! و گفت: چرا در لبنان از مفاخر علمی تجلیل نمی‌شود؟! مگر کم است این آقای محمدجواد مغنیه؟! (خیلی حرف است، ولی تا پایش نیفتد...) در یکی از مدارس یک جنگ و دعوی مدیریتی راه افتاد، به یکی از بچه‌ها گفتم: مدیر آن مدرسه الان حاضر است مشاور مدیر جدید بشود؟ گفت: مگر روز مرگش باشد! گفتم: پس بین امیرالمؤمنین چه کرد؟! نگو حضرت کم‌کاری کرد. بین امیرالمؤمنین با کسی که هیچ قبولش نداشت، با هم دعوا کردند و اصلاً بحث شمشیرکشی بوده، ولی حضرت برای این که خط را نگه دارد، آمده مشاور ابوبکر و عمری شده که آن‌ها را قبول نداشته، و این کم، کاری نیست!

«وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» و سد راه خدا را می‌کند؛ چون کسی که راه خدا را نرود، نمی‌تواند ببیند که یک عده راه خدا را می‌روند. این بیان نورانی قرآن است که «وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأُونَ عَنْهُ» (انعام: ۲۶)؛ هم ناهی و هم نائی هستند؛ هم خودشان نمی‌روند و هم نمی‌گذارند کس دیگر برود.

این می‌شود گام بعدی؛ یعنی اول چسبیده به این دنیا. گام بعدی این است که نمی‌گذارد بقیه بروند (صدّ هم لازم است و هم متعدی و معنی آن هم صرف و هم انصرف است) و گام بعدی آن یک اقدام عالمانه است و ته کار گندکاری‌ها مال علماست! به قول آقای امجد: هرچه خیر و خوبی است مال حوزه و دانشگاه است و

هرچه چیز بی خود و کثافت است هم مال حوزه و دانشگاه است. این که داریم «ضلة العالم کانکسار السفینه تَغْرِقُ وَ تُغْرَقُ»؛ لغزش عالم مثل شکستن کشتی است که غرق می شود و یک عده را هم غرق می کند.

ما توی کار بازار رفتیم و دیدیم بازاری ها با دانشگاهی ها و حوزوی ها فرق دارند و هر کدام برای خود عرف هستند. بازاری هیچ موقع نمی تواند تا «وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا» برود؛ نمی تواند راه ها را کج کند. یک موقع جلوی راه آت و آشغال می ریزید که کسی نرود که این کار یک عمده هم هست، ولی یک موقع کنار یک راه، یک راه احداث می کنید و این «وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا» کار مهندسی است؛ آن کار رنگ و بوی عالمانه دارد.

در «وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا» باید ببینید که چگونه است که طرف در بازار خلاف می کند و مقرر به این است که خلاف می کند، ولی در حوزه و دانشگاه این جوری نیست. در حوزه و دانشگاه قشنگ راه هایی کنارش سبز می شود. خلاف بازاری با یک غلط کردم تمام می شود، ولی درباره عالم آیه دارد: «أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ»

در قرآن یک «ضلال مبین» داریم که گمراهی آشکار است؛ مثلاً طرف یک بت درست کرده با خرما و بعد می خوردش. یک خرده به پرو پایش بیچی تمام می شود، ولی آن کار فرهنگی و عالمانه ای که او دارد می کند؛ مثل این است کسی از روی سرسره پایین پایین رفته باشد. «أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ»؛ یعنی با ضلال های تو در تو در فاصله های دور است که با هزاران توجیه و تفسیر همراه است.

بحث «وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا» بماند

در «من لا يحضره الفقيه»، جلد ۴، ص ۳۶۲ روایتی است که پیامبر به امیرالمؤمنین می گوید: «یا علی! إذا مات العبد قال الناس: ما خلف؟ و قال الملائكة: ما قدم؟» یا علی! کسی که بمیرد، مردم می گویند از خانه و پول ... چه گذاشت؟ و ملائکه می گویند: چه آورد؟ چه پیش فرستاد؟

در مورد یک عده هستند که ملائکه «یضربون وجوههم و ادبارهم»؛ به پشت و صورتشان می زنند. این میتی که دراز به دراز خوابیده، یا الان در روح و رضوان خداست، دارد به شدت کتک می خورد! یا ملائکه دور و برش هستند و دارند لذت و فوضی به او عطا می کنند، یا دارند به شدت کتک می زنند.

آقای شاه آبادی در تفسیر این آیه می‌گویند یکسری از ملائکه در برزخ وقتی این فرد می‌آید، وقتی می‌خواهند تحویلش بگیرند، توی صورتش می‌زنند و آن ملائکه‌ای که دارند او را از دنیا بیرون می‌کنند، از پشت به او لگد می‌زنند.

«یا علی! الدنيا سجن المؤمن و جنه الكافر»؛ علی! دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است. طرف وقتی دارد صحبت می‌کند، به نظر نمی‌آید که از یک زندان دارد صحبت می‌کند. خیلی خوب دارد صحبت می‌کند. «یا علی! موت الفجأة راحة للمؤمن و حسرة للكافر. یا علی اوحی الله تبارک و تعالی إلى الدنيا أخذی من خدمتی و اتعبی من خدمک»؛ خدا به دنیا وحی کرده که خادم کسی باش که خادم من است و هر که خدمت شد او را به هم بیچان! یعنی او را به زحمت و رنج بینداز! این بیان جدی هم در قرآن است و هم در مجموعه‌ی روایات. «یا علی إن الدنيا لو عدلت عند الله جناح بعوضة لما سقى الكافر منها شربة من ماء»؛ یا علی! دنیا اگر به اندازه‌ی بال مگسی ارزشمند بود، نمی‌گذاشت یک جرعه به گلوی کافر برود، پس بدان که هیچ ارزشی ندارد. «یا علی ما أحد من الأولین و الآخین إلا و هو یتمنی يوم القيامة أنه لم يعط من الدنيا إلا قوتا»؛ یا علی! از اولین و آخرین نخواهد بود کسی که در روز قیامت آرزو می‌کند که خدایا کاش من هیچ نداشتم جز رزق کفاف!

این مال اگر مال خدیجه باشد مال است که در راه خدا و پیغمبر و مساکین دارد خرج می‌شود، ولی اگر شکر مال ادا نشود؛ مثلا خانه را گذاشته تا قیمتش بالا برود! در آن دنیا آرزو می‌کند که خدایا ای کاش من یک رزق کفاف بیشتر نداشتم.

صلوات!